

### خنیاگری در باغ



■ نویسنده: دیک دیویس  
■ مترجم: مصطفی حسینی  
■ ناشر: آگه

«خنیاگری در باغ» مجموعه‌ای است از جستارها و گفت‌وگوهای پرفسور دیک دیویس درباره ترجمه شعر کلاسیک پارسی به انگلیسی، که در چند سال اخیر در نشریات مختلف منتشر شده‌اند. بی‌هیچ گمان، دیویس یکی از موفق‌ترین مترجمان شعر کلاسیک پارسی به انگلیسی در روزگار ماست. مجموعه حاضر حاصل تأملات و تجربه‌های دیک دیویس در باب چالش‌های ترجمه شعر کلاسیک پارسی به انگلیسی است.

### جستارهایی درباره توماس مان



■ نویسنده: گنورگ لوکاچ  
■ مترجم: اکبر معصوم‌بیگی  
■ ناشر: نگاه

وقتی کتابی با دو نام بزرگ در حوزه فلسفه و ادبیات عجین می‌شود یعنی با کتابی مواجه هستیم که سخنی برای گفتن دارد. گنورگ لوکاچ به عنوان نویسنده کتاب و توماس مان به عنوان کسی که کتاب درباره اوست. جرج لوکاچ، نقاد و پژوهشگر مارکسیست، پژوهش‌های بی‌همتایی در حوزه‌های مختلف اندیشه دارد. او در این اثر، به توماس مان زندگی و آثار او می‌پردازد و تحلیلی ناب و یگانه از آثار و اندیشه این متفکر و رمان‌نویس بزرگ و نوبلیست آلمانی ارائه داده است.

### البته که عصبانی هستم



■ نویسنده: دوبراوکا اوگرشیچ  
■ مترجم: خاطره کردکریمی  
■ ناشر: اطراف

دوبراوکا اوگرشیچ نویسنده کروات ساکن هلند است که دو رمان از او نیز به فارسی ترجمه شده. جستارهای نوآورانه او در این کتاب تلاشی است برای حفظ هویت فردی که از هیجان بیمارگونه ملی‌گرایی جمعی، وجوه تاریک جوامع مدرن و یک‌دست‌سازی مردم تحت‌تأثیر رسانه، سیاست، مذهب و باورهای مشترک حرف می‌زند.

# خیلی نزدیک؛ خیلی دور

زیدی اسمیت در ماجرا فقط این نبود  
طعم لذت و خوشی را با جستارهایش به ما می‌چشاند

### شراره شریعت‌زاده داستان‌نویس

«نوشتن در تقاطع سه جز متزلزل و نامطمئن اتفاق می‌افتد: زبان، جهان و خود.»

زیدی اسمیت نویسنده بریتانیایی - جاماییکایی، در کارنامه ادبی‌اش رمان‌ها، جستارها و داستان کوتاه‌های درخشان به چشم می‌خورد، یکی از مهم‌ترین آثار او رمان «دندان سفید» است که در فهرست صد رمان برتر قرن بیستم مجله تایم قرار دارد. اسمیت به داشتن دقتی منحصربه‌فرد درباره مسائل شخصی و فرهنگی و مواضع به دور از تعصب نسبت به نژاد، مذهب و هویت فرهنگی شهرت دارد که فارغ از موضوع جستارهایش، متن‌های او را فهمیدنی و دل‌نشین می‌کند. در بررسی رخدادهای معاصر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همیشه ردپای پیرنگی از تجربه شخصی‌اش به چشم می‌خورد. صمیمیت، صراحت و تیزبینی او در کنار زبان ادبی پرداخت‌شده‌اش، جستارهای او را در اوج ژورنالیسم و جستارنویسی ادبی نشانده. زیدی اسمیت با زبردستی تمام سبکی در جستارنویسی ادبی خلق کرده که هم‌زمان خوشایند و خردمندانه است. به گفته منتقدان، جستارهای او در زمره متون ادبی پروپیمان، هوشمندانه و خوش‌نمکی هستند که هم برای نویسنده‌ها و هم برای خواننده‌ها موهبتی کم‌نظیر به شمار می‌آیند.

«ماجرا فقط این نبود» مجموعه شش جستار درباره زندگی در کنار هنر و ادبیات است که در آن می‌توان زیدی اسمیت بی‌پروا، رها و شجاع را دید. او در این کتاب و در بسیاری از نوشته‌هایش روایتی از تجربه‌های شخصی‌اش را با مخاطب در میان می‌گذارد تا به خودش و دیگران یادآوری کند که هیچ وقت برای تغییر عقیده دیر نیست. او سبکی در جستارنویسی ادبی خلق کرده که بسیار ریشه در تیزبینی و خرد او دارد. نمونه این خرد در جزیی‌ترین لایه‌ی وجودی‌اش رنگ داده؛ رنگ پوست و اکادمک‌های صورتش نتوانسته جلوی اعتمادبه‌نفسش را بگیرد. زنی که در

جوانی همیشه سوم‌شخص می‌نوشته تا بگوید داستان‌هایش درباره دیگران است و خودش آدم خاصی نیست سال‌هاست دیگر اول‌شخص می‌نویسد تا بین «من» خودش و «من» غیر خودش در نوسان باشد.

در جستار اول، نویسنده در قالب تجربه‌های زیسته‌اش به مقایسه خوشی و لذت می‌پردازد. ابتدا از لذت‌های کوچک و تمام‌نشده زندگی‌اش می‌گوید. از اینکه چطور یک ساندویچ تخم‌مرغی که از ون‌های کروکشیف کنار خیابان می‌گرفته، روزش را می‌ساخته و طعم خوب یک بستنی یخی چطور اضطراب‌هایش را کم می‌کرده. او در این جستار با فرم حلقه‌ای وارد حلقه‌ی بعدی می‌شود. از لذت دیدن آدم‌ها به نگاه همسرش می‌رسد. از حلقه همسر به لذت مادری. که ناگهان ترس از دست‌دادن فرزند به سراغش می‌آید و نقطه بزنگاه چرایی این جستار. و یک‌مرتبه انگار نخی را بکشد شروع به شکافتن می‌کند: «خوشی که تمام شد سعی می‌کنم فراموش کنم، چون می‌ترسم خاطره‌اش همه چیزهای دیگر را آشفته و نابود کند.» حلقه‌های خوشی‌اش را که شش حلقه است، می‌شمارد و می‌رسد به اینکه «همین قدر می‌ارزد، درد دارد.» و این‌طور لذت را به خوشی ترجیح می‌دهد.

در جستار دوم نگاهی به تجاربش در امر نوشتن رمان می‌اندازد. رمان‌نویسان را به دو دسته تقسیم می‌کند: کلان برنامهریزها و خردمدیرها. از نظر او کلان برنامهریزها آنهایی هستند که مرتباً روی رمان‌هایشان جراحی‌های بنیادی و عمیقی انجام می‌دهند. اسکلتی بنا می‌کنند و همه دغدغه‌شان داخل خانه است و مدام اسباب و وسایلش را جابه‌جا می‌کنند. و خردمدیرها با اولین جمله، رمان را شروع می‌کنند و با آخرین جمله آن را پایان می‌برند. زیدی اسمیت زنی در زمان حال و خردمدیر است. او خودش را در ضرباهنگ سطر به سطر متنی می‌بیند، صدای داستان‌هایش خودش است؛ یک جور درام وجودی دارد که روی کاغذ می‌آورد. برای همین وقتی رمانی را شروع می‌کند احساسش این است که خارج از همین جملاتی که می‌نویسد چیزی دیگر ندارد. اما این

اشتیاق برای تخلیه خودش در جمله آخر رمان تمام می‌شود: «پایان نگارش هر کتاب آغاز شمارش معکوس برای ویرانی آن اشتیاق‌ها و نفرت از کتاب (که زیاد هم طول نمی‌کشد).» در این احساس ویرانی پشت گرمی غریب و معکوسی دارد، چون ویران‌شدن و اجبار به شروعی دوباره؛ زیرا که فضایی پیش رویش دارد، جایی برای رفتن.

در جستار سوم به بهانه جمله‌ای از رولان بارت که می‌گوید، تولد خواننده باید به بهای مرگ مولف باشد به لایه دومی از روحش می‌رود. جایی که ناباکوف ترش‌خوی درونش را مقابل بارت آزاداندیش بیرونش قرار می‌دهد. کلید این انقلاب درونی را هم سر کلاس برای دانشجویانش می‌زند. ناباکوف درونش می‌گوید که هر چه او به تو داده به خودش باید برگردانی، حتی عشقی که یک روز به تو داده شده. تنها دلیل کتاب‌خواندنش را همین موضوع می‌داند که تنها نباشد و به آگاهی غیر از آگاهی خودش وصل شود. ادامه این جستار و دلیل تنهایی‌اش را در جستار خانواده واقعه‌ای خوشونت‌بار می‌خوانیم. به کودکی برمی‌گردد که چطور دخترکی مستقل بدون وابستگی به پدر و مادر بزرگ شده. پدری که شخصیتش را در جستار آخر به صورت طنز بریتانیایی بازگو می‌کند که جایی برای آرزوهایش کنار او نبوده «تا وقتی که هیچ توقعی نداری کسی برای آرزوهایت سرمایه‌گذاری کند، آزادی که سرت را با هر آرزویی که دوست داری به باد بدهی.» آزادی‌ای که فرم جستار در اختیار اسمیت می‌گذارد کمکش می‌کند تا راحت ایده‌هایش را به آزمون بگذارد. سعی کرده آنچه تجربه نکرده در نوشتن بازسازی کند. مثل رقص. «انگار نوشتن و رقص همزاد همدند. در نوشتن همان قدر باید به آگاهی و ناخودآگاهی به عقل و قلب و به کنترل و رهایی فکر کنی که در رقص. یکی با بدن سروکار دارد و یکی با کلمه.» خودش را ارشد هیچ چیز نمی‌داند، نه فیلسوف نه منتقد فقط موقع نوشتن رها می‌کند؛ زیرا که فکری به جانش افتاده و این فکر را در پایان کتاب به جان خواننده می‌اندازد.

در جستار چهارم؛ ده یادداشت «درباره آخر هفته اسکار»، به اسمیت